

تحلیل گفتمانی و علل و عوامل بنیادین شکست جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران (۱۳۳۲-۱۳۲۰)

دکتر علیرضا آقاحسینی*

چکیده

جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران یکی از رویدادهای تاریخی مهم حیات سیاسی است که طی آن ایرانیان به صحنه سیاست آمدند تا نه تنها ریشه استعمار خارجی را برای همیشه بسوزند بلکه راه را برای عمران و آبادی کشور هموار نمایند. متأسفانه این آرزو به نتیجه مؤثر خود نرسید. تاکنون نویسندگان فراوانی از زوایای مختلف علل و عوامل شکست را بررسی کرده‌اند. در این نوشته تلاش شده است زاویه‌ای جدید در کنار نگاه‌های گذشته بر بنیاد تحلیل گفتمان گشوده شود. منطق اصلی این بحث عبارت است از این مهم که چگونه «استیفای حقوق ملت ایران» در سال‌های جنبش نفت، مفهومی برابر با «ملی کردن» یافت. با عنایت به متن تاریخی سال‌های ملی شدن صنعت نفت، تحلیل گفتمان کمک می‌کند تا فهمی واقع بینانه از عملکرد منطق ملیون ایرانی در برابر منطق انتقال گرانه دشمنان آنها داشت. علل و عوامل بنیادین مطرح شده در این نوشتار نشان می‌دهد که ملیون ایرانی راهبردهای عمیق و قابل پیش بینی در قبال ایالات متحده و به ویژه انگلستان نداشتند. با بر ملا شدن این ضعف‌ها و علل و عوامل بنیادین، ملیون فاقد ابتکار عمل‌های واقع بینانه بودند، ابتکار عمل‌های واقع بینانه‌ای که می‌توانست ابهام گفتمانی را وارد دوره‌ای جدید نماید. دوره جدید می‌توانست به گونه‌ای مطرح شود که بنیاد جنبش ملی شدن صنعت نفت به قوت خود باقی بماند و دشمنان ایران را دچار انفعال گرداند. این مهم انجام نشد و اندک اندک شکست گریبان جنبش ملی را گرفت.

واژه‌های کلیدی

انتقال‌گرایی، استراتژی توسعه یابنده، ابهام گفتمانی، زنجیره هم ارزی، گفتمان ملی کردن صنعت نفت.

سخن نخست

با پایان یافتن دوران بیست ساله دیکتاتوری رضاشاه، فصل جدیدی از فعالیت‌های سیاسی در فضای ایران گشوده شد. از شهریور ۱۳۲۰ هـ.ش تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هـ.ش مردم ایران فرصتی جدید یافتند تا بتوانند در عرصه نوسازی اقتصادی و استقرار مردم‌سالاری یک بار دیگر بخت خود را آزمایش کنند. از همان آغاز این دوران مشخص بود که جنبش اجتماعی در صدد احیای عظمت دیرین ایران است. جنگ جهانی دوم و تداوم گسیختگی‌های بین‌المللی تا سال‌های ملی‌شدن صنعت نفت خود فرصتی مغتنم برای ایران بود تا بتواند جایگاه شایسته خود را در عرصه منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بدست آورد. با همه این اوصاف این مهم تحقق نیافت. در پرتو تحلیل گفتمان تلاش می‌شود شیوه شکل‌گیری جنبش ملی‌شدن صنعت نفت بررسی شده، علل و عوامل بنیادین شکست آن مطالعه شود. تبار این جنبش اجتماعی را می‌توان در ارتباط با هویت، استیفای حقوق، نهادینه کردن حکومت قانون تحلیل کرد، روندی که بتدریج شکل گرفت لیکن نخبگان و روشنفکران ایرانی نتوانستند آن را به گونه‌ای مدیریت نمایند که اهداف فوق‌بدست آیند. مقاله پیش رو قصد دارد این روندهای سیاسی را در یک فضای تحلیل نوین بررسی نماید.

به خلاف تئوری‌های تجویزی نوسازی یا نظریات مارکسیستی که عمدتاً نقطه تحلیل خود را اقتصاد قرار می‌دهند و نقش طبقات را در روند جنبش‌ها برجسته می‌نمایند (Wolpe, 1988: 19)، موضوع مورد بحث در این مقاله هویت است. هویت یابی فرابندی است که طی آن نخبگان سیاسی تلاش می‌نمایند افراد، سازمان‌ها و احزاب را در متن گفتمان سیاسی مورد علاقه خود جایابی نمایند. همین جا باید اشاره کرد که هویت یابی و جایابی شدن هویت‌ها در هر نوع منظومه گفتمانی قرین

شکل‌گیری مرزهای سیاسی است. مرزهای سیاسی موجب می‌شود که استقرار هویت‌ها در فضاها سیاسی در برابر غیریت‌های رادیکال، معنا و مفهوم یابند. نظریه پردازان گفتمانی معتقدند که شکل‌گیری جنبش‌های سیاسی - اجتماعی مرهون دو اصل اساسی است: اولاً هویت‌ها کامل و سرشار نیستند و ثانیاً در متن، هر هویتی میل و خواستی معطوف به پری و سرشاری دارد. شناسایی هویت‌ها با این دو ویژگی شور و هیجان لازم را برای حرکت، پویا و شکل بخشی به جنبش فراهم می‌کند (Laclau and Mouffe, 1985:256) نادیده انگاشتن آموزه‌های طبقاتی یا تحلیل‌های صرف اقتصادی توانسته است بستر ساز نظریه اقدام و کنش سیاسی همانند تجزیه و تحلیل گفتمانی شود به گونه‌ای که فاعلان کارگزار و هویت‌های سیاسی، نقش فعالانه‌ای در رقم زدن سرنوشت خویش می‌یابند. با این ملاحظه باید گفت که مردم ایران در سال‌های ملی‌شدن صنعت نفت به دنبال تجدید خاطره ازل - قومی خود بودند تا بتوانند هویت، کرامت و جایگاه گذشته خود را در سطح ملی و فراملی تجدید نمایند. فروپاشی دوران سیاسی دیکتاتوری رضاشاه می‌توانست فرصتی مغتنم و آغازی مبارک برای پی‌ریزی تبار نوین جنبش ملی ایرانیان باشد.

از سوی دیگر در دیدگاه مردم ایران نفت می‌توانست وسیله‌ای تعیین کننده برای رسیدن به اهداف باشد. از دیدگاه آنها نفت و هویت‌های وابسته به آن وضعیتی بغرنج یافته بودند. مردم ایران تحقیرهای انگلستان را در سال‌های دیکتاتوری رضاشاه و انعقاد قرارداد ۱۹۳۳ را فراموش نکرده بودند. حضور مستشاران آمریکایی و تلاش آنها برای تصاحب میدین نفتی در جنوب شرقی ایران خلال جنگ جهانی دوم مزید برعلت بود (روبین، ۱۳۶۳: ۳۱). همین دست از تلاش‌های شرکت‌های غربی برای کشف و استخراج نفت بود که بحران نفت شمال و متعاقب آن غائله آذربایجان را ایجاد کرد.

مهم «استیفای حقوق ملت» ایران و شیوه معنایابی آن با ملی شدن از نگاه گفتمانی مورد توجه قرار گیرد.

۱- استیفای حقوق و انگلستان

به همان نسبت که موضوع نفت بسترهای هویت سازی ملی را در طول این دهه فراهم می‌کرد، به همان میزان انگلستان که موقعیت خود را در ایران در خطر می‌دید راهبردی انتقال گرانه را در دستور کار خود قرار داد. مراد از راهبرد انتقال گرانه در تجزیه و تحلیل گفتمان عبارت است از تجدید نظر در مرزهای سیاسی گفتمان استعماری به گونه‌ای که رشته‌های اتحاد و انسجام ملی ایرانیان مخدوش شده، جریان نفت به نفع انگلستان تداوم یابد (Forgacs, 1999: 255).

به بیان دیگر انتقال گرایی در پی ناکارکردی گفتمان‌ها خود را می‌نماید. عموماً گفتمان‌ها علاقمند به انسجام در حوزه مشروعیت خود بوده به همان نسبت تفرق و پراکندگی غیریت‌ها را دنبال می‌نمایند. حال چنانچه حادثه‌ای دگرگون کننده رشته‌های انسجام گفتمانی را مخدوش نماید می‌توان انتظار داشت که غیریت‌ها به تحرک و جنبش درآمده صورت بندی جدیدی را سامان دهی نمایند. (Laclau, 1990: 172) با پیدایش این جنبش‌هاست که گفتمان حاکم برای بقا و تداوم خود انتقال گرایی را با هدف تداوم سلطه خود در دستور کار قرار می‌دهد. وقوع جنگ جهانی دوم، اشغال ایران و تبعید رضاشاه عوامل داخلی و خارجی تکان دهنده‌ای بودند که خود بخود انتقال گرایی را به انگلستان تحمیل کردند. در این مقطع، انگلستان دو راهبرد را در دستور کار خود قرار داد. تا آنجا که موضوع نفت در سطح داخلی مطرح بود انگلستان می‌بایست مواضع خویش را در قبال موازنه منفی مجلس چهاردهم، رد امتیاز نفت شمال در مجلس دوره

اینجاست که می‌توان دید که چرا نفت بهانه‌ای مناسب برای گردآوری مردم ایران ذیل یک فضای گفتمانی برای احقاق حقوق از دست رفته شد. در طول این دوران بسیار مهم، ایرانیان ابتدا عذر نظام مستشاری آمریکا را خواستند و آنگاه متوجه همسایه شمالی شده، با طرح موازنه منفی در دوران مجلس چهاردهم آب پاکی روی دستان اتحاد جماهیر شوروی ریختند. هرچند روز بعد از تصویب طرح موازنه عدمی، یعنی جلسه دوازدهم آذرماه ۱۳۲۳، غلامحسین رحیمیان نماینده قوچان طرح قانونی دیگری برای الغاء امتیاز نفت جنوب به مجلس تقدیم کرد، لیکن دکتر مصدق از پذیرش آن خودداری کرد. موازنه منفی در دیدگاه مصدق این بود که از این به بعد هیچ نوع امتیازی که مخالف مصالح ایران باشد به هیچ دولت خارجی اعطاء نشود. همین جا باید اضافه کرد که البته دولتمردان انگلستان که جنبش در حال رشد ملت ایران را مشاهده می‌کردند، می‌دانستند که دیر یا زود ابعاد این جنبش گریبان آنها را خواهد گرفت. بنابراین آنها تمام امکانات خود را بکار بستند تا بتوانند گفتمان ضداستعماری ملت ایران را متوقف نمایند. این موضوع در بخش ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرد.

مقاله به دو قسمت تقسیم می‌شود. در قسمت اول پاره‌ای از مفاهیم کلیدی تحلیل گفتمان همراه با توسعه‌یابندگی گفتمان ملی مورد توجه قرار می‌گیرد در قسمت دوم علل و عوامل بنیادین ناکامی جنبش مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهد گرفت. قسمت اول: **شکل‌گیری استیفای حقوق ملت ایران جنبش ملی شدن صنعت نفت یکی از آوردگاه‌های مهم سیاسی تاریخ معاصر ایران است که به تدریج روندی رو به رشد به خود گرفت و در مقام گسترش با موانع جدی مواجه شد. در این قسمت تلاش خواهد شد تا موضوع**

پانزدهم و به ویژه «استیفای حقوق ملت ایران» از شرکت نفت جنوب مشخص نماید (کاتوزیان، ۱۳۷۱: ۱۴۱-۱۴۰). عمده سیاست‌های انگلستان در این شرایط تقویت جایگاه محمدرضا پهلوی در قبال مجلس و نیروهای ملی بود. راهبرد انگلستان در قالب انتقال گرایي این بود که به نام دموکراسی و انجام اصلاحات سیاسی موضوع خطیر نفت را پیگیری نماید. طی سال ۱۳۲۴ هـ ش به بعد وجود افرادی غیر وابسته به دربار و البته متمایل به ایالات متحده همانند قوام السلطنه غیرقابل تحمل شده بودند. روند تقابل دربار و دولت‌مردان مستقل تا سال ۱۳۲۷ هـ ش که محمدرضا شاه دعوت انگلستان را برای سفری به آن کشور پاسخ گفت، ادامه یافت. شاه در بازگشت از انگلستان پرده از انتقال گرایي انگلیس برداشت و به صراحت عنوان کرد که چنانچه دیدگاه مورد نظر او مبتنی بر اصلاح قانون اساسی انجام نشود تحولی دگرگون ساز از پائین در قالب گفتمان یک جنبش اجتماعی غیرقابل پرهیز خواهد بود (جامی، ۱۳۶۲: ۱۹۳).

انتقال گرایي در شکل اصلاح قانون اساسی، پرداختن به امور اقتصادی و مسئله نفت بازتاب پیدا کرد. انتخابات مجلس مؤسسان از نهم اسفند ۱۳۲۷ هـ ش با شتاب آغاز شد و به مدت بیست و یک روز به انجام رسید و نهایت این مجلس سه تصمیم بزرگ را اتخاذ کرد: تأسیس مجلس سنا بر طبق اصول ۴۳، ۴۴، ۴۵ و ۴۶ قانون اساسی، ایجاد حق انحلال دو مجلس برای شاه و مأموریت مجلس شورا و سنا برای نظامنامه جدید. اقتصاد و برنامه‌ریزی اقتصادی نیز در دستور کار قرار گرفت (کاتوزیان، ۱۳۷۰: ۱۶۲). به خلاف دیدگاه‌های تعیین کننده اقتصاد گرا، قرائت محمدرضاشاه از اقتصاد ایجاب می‌کرد که آن را در خدمت الویت راهبردی «سیاست» قرار دهد. سیاست، آوردگاهی بود که اقتصاد را به خدمت می‌گرفت تا

بتواند انتقال گرایي مورد نظر انگلستان را متحقق نماید. نخبگان سیاسی از طریق به استخدام درآوردن اقتصاد، انتظار داشتند آنچنان ظرفیتی در جامعه ایجاد نمایند که حوزه مشروعیت رژیم سیاسی علیه غیریت‌های نوین تسهیل شده، راه را برای موضوع حساس حوزه مشروعیت رژیم سیاسی علیه غیریت‌های نوین تسهیل نموده، بستر را برای موضوع حساس نفت هموار سازند. تا آنجا که موضوع به نفت مربوط می‌شد کابینه‌های قوام، حکیمی و هژیر یکی پس از دیگری آمدند و رفتند تا نوبت به ساعد مراغه ای رسید. انگلیسی‌ها امیدوار بودند طی مذاکراتی که نماینده شرکت نفت با گلشائیان انجام می‌دهد سالیانه چند هزار لیتره مازاد بر مبلغ قبل به ایران پرداخت نمایند تا شاید خود را از گفتمان نوظهور نهضت آزادی خواهی ملت ایران مصون نگه دارند. با جرأت می‌توان گفت که انتقال گرایي انگلستان در هر سه بُعد تقریباً با شکست مواجه شد. اقلیت ملیون در مجلس دوره پانزدهم با مقاومت‌های جانانه خود این انتقال گرایي را با شکست مواجه کردند (ذوقی، ۱۳۷۰: ۲۱۵-۲۱۱)

در همین اوان و در سطح بین المللی، انگلستان مبتکر طرح انتقال گرایانه جدیدی شد که چنانچه این طرح می‌توانست رضایت اتحاد شوروی را بدست آورد فاتحه استقلال ایران خوانده می‌شد. انگلیسی‌ها که از یکسو زیر فشار جنبش و خیز ملی ایرانیان برای احقاق حقوق ملی خود قرار گرفته بودند و از سوی دیگر در جریان کنفرانس یالتا و کنفرانس مسکو با مقاومت‌های رقیب خود شوروی در عدم تخلیه آذربایجان مواجه شده بودند، طرح «اداره فدرالی ایران» و بازگشت به روح قانون اساسی مشروطیت را پیش کشیدند. ظاهر منافقانه اجرای درست قانون اساسی ایران که ناظر بر اصول نود تا نود و سه قانون اساسی بود می‌توانست دست قدرت‌های جهانی را در قلمروهای اشغالی خود باز گذارد و نه تنها مصونیت

تاریخی عمران و آبادی کشور از یکسو و تثبیت ارجحها و ارزش‌های مردم‌سالارانه مورد توجه جدی مردم ایران بود. نقطه مقابل راهبرد انتقال گرایمی مورد حمایت انگلستان، راهبرد توسعه یابنده گفتمان ملی بود. مراد از راهبرد توسعه یابنده گفتمان اتحاد و ائتلاف نیروهای ملی در یک «زنجیره هم‌ارزی و مشترک» بود که می‌توانست با مقاومت خود هرگونه وجه انتقال‌گرایی دشمنان را دچار حاشیه‌نشینی نماید. زنجیره هم‌ارزی بستری بود که بر روی آن همه نیروهای فعال که از سیاست‌های خبط‌آمیز دربار و انگلستان به ستوه آمده بودند «ارزش و قیمت یکسان» خود را یافته و در احساس مظلومیت، محرومیت و مشروعیت به وحدت رسیده بودند (Howarth, 2000: 106). هرچه زمان بیشتر می‌گذشت میون در پیشبرد راهبرد توسعه یابنده خود و شکل‌دهی زنجیره هم‌ارزی خویش ابرام و پافشاری بیشتری نشان می‌دادند. خصوصاً قانون ۲۹ مهر ۱۳۲۶ دولت را موظف کرده بود که در کلیه مواردی که حقوق ملت ایران نسبت به منافع ثروت‌کشور تزییع شده است به خصوص راجع به نفت جنوب، استیفای حقوق ملی را مورد توجه قرار دهد (متینی، ۱۳۸۴: ۱۸۲). اینجا سؤال مهمی مطرح می‌شود و آن این است که منظور از استیفای حقوق چیست؟ در اینجا دو نکته بسیار مهم را باید مورد توجه قرار داد. اول اینکه ملت ایران به عنوان یک ملت با هویت هر آنچه که غرور ملی وی را مخدوش می‌کرد سرسازش نداشت. از یک نقطه نظر عمده این روحیه ایرانی ریشه در گذشته تمدنی - چه در دوران ایران پیش از اسلام و چه بعد از آن - داشت. به همین جهت است که در این مقاله اشاره شد که ایرانیان در این دهه خطیر، نفت را وسیله‌ای برای احیای عمران و آبادی خود قرار دادند و همزمان در چارچوب باورهای هویتی خود نظام مردم‌سالاری را تعقیب می‌کردند تا بتوانند مجد،

سیاسی برای شرکت نفت جنوب ایجاد نماید بلکه دغدغه‌های ایالات متحده و بویژه روسیه شوروی را در داشتن منافع نفتی مورد تأیید قرار دهد (جامی، ۱۳۶۲: ۲۸). بدون تردید انگلستان نه تنها شاهد اصرار شوروی در بهره‌مندی از منابع نفت آذربایجان بود بلکه پیدایش جنبش آزادی‌خواهی ملت ایران را تهدیدی علیه شرکت نفت جنوب برآورد می‌کرد. بنابراین منطق انتقال‌گرایی بین الملل ایجاب می‌کرد که انگلستان از طریق شریک کردن شوروی در نفت شمال ایران اولاً توسعه و نفوذ روسیه به سمت آب‌های گرم خلیج فارس را مسدود نماید ثانیاً با طرح تقسیم ایران عملاً جنبش ملی ایرانیان را دچار گسیختگی کرده، از طریق مداخلات قدرت‌های بزرگ عملاً فاتحه استقلال سیاسی ایران را فریاد بزند. اگر مقاومت ملی در سطح داخلی توانست انتقال‌گرایی انگلیسی‌ها را دچار آسیب جدی نماید، این روسیه شوروی بود که با مخالفت‌های خود با طرح تقسیم ایران ابتکار عمل انگلستان را در عرصه جهانی با شکست مواجه کرد. (متینی، ۱۳۸۴: ۱۷۴). با وجود آن که استالین با طرح بوین، وزیر خارجه انگلستان، در آغاز موافقت کرده بود نهایتاً طرح را غیرقابل قبول اعلام کرد. شکست موقتی انگلستان در راهبرد انتقال‌گرانه چه در بعد داخلی و چه در عرصه بین‌المللی، بسترها را برای انسجام و اتحاد جنبش هویتی ایرانیان بیش از گذشته آماده ساخت (متینی، ۱۳۸۴: ۱۷۴).

۲- استیفای حقوق و شکل‌گیری راهبرد توسعه یابنده گفتمان ملی

چنانکه گذشت، با سقوط دیکتاتوری رضاشاه و فروپاشی نظم بین‌المللی، مردم ایران فرصتی مغتنم یافتند تا بتوانند آمل و آرزوهای گذشته خویش را در مجال نوین پیگیری نمایند. بدون شک در این مقطع

دوران مجلس پانزدهم کسانی همانند دکتر مصدق استیفای حقوق ایرانیان را در همان قواعد منصفانه پنجاه پنجاه برآورد می‌کردند. در سطح بین‌المللی، ظهور جنبش‌های رهایی بخش بر گفتمان «ملی کردن» تأکید داشتند. حتی در سطح جنبش ملی نویسندگان معروفی همانند خلیل ملکی تحت تأثیر همین گفتمان رهایی بخش جهانی، نظریه نیروی سوم را بعدها تئوریزه کردند که مدلول آن احیای جنبش ملی ایرانیان به عنوان یک هویت مستقل در همه عرصه‌ها در برابر بیگانگان غربی و شرقی بود (کاتوزیان، ۱۳۳۸: ۹۳-۹۱).

با وجود آنکه ایالات متحده خود از قرائت تنصیف در آمریکای لاتین تبعیت می‌کرد، استیفای حقوق ملت ایران را ریاکارانه با گفتمان ملی کردن برابر دید. تشکر دکتر مصدق از ایالات متحده در ۲۷ اسفند ۱۳۳۰ دلالتی آشکار بر نقش ایالات متحده در تفسیر استیفای حقوق، به مثابه ملی کردن نفت دارد. دلایل قابل قبولی وجود دارد که نشان می‌دهد که ایرانیان در دوره مجلس پانزدهم آمادگی داشتند که فرمول تنصیف را به منزله استیفای حقوق خود بپذیرند (متینی، ۱۳۸۴: ۲۱۵). لیکن طراحی‌های انتقال گرانه انگلستان - آنچنان که گذشت - مانع جدی در جهت هر نوع مصالحه بحساب می‌آمد. طبیعی بود که مقاومت ملی ایرانیان در این سالها و بویژه در طول دوره مجلس شانزدهم از قرائت تنصیف عبور کرده استیفای حقوق را در قالب گفتمان ملی کردن جستجو می‌نماید. چنانکه بعداً اشاره خواهد شد ایالات متحده برغم اعتقاد قلبی به فرمول تنصیف، امکان حصول به امتیازات نفتی علیه انگلستان را بعید می‌شمرد. بنابراین عبور از گفتمان تنصیف می‌توانست راهبردی را در اختیار ایالات متحده قرار دهد که بوسیله آن «موضع انگلستان را نسبت به خود انعطاف پذیر» نماید، موضوعی که بتدریج متحقق شد (اسناد وزارت خارجه، سال ۱۳۳۱، پرونده ۱۹/۶، سند شماره ۸۴-۱۴).

عظمت و اعتلای گذشته را مورد توجه قرار دهند. البته همین جا باید بلافاصله اشاره کرد که این ویژگی هویتی صرفاً محدود به مردم ایران نمی‌شود، بلکه تمامی دولت‌ها و ملت‌های ریشه دار، گذشته روشن و آرمانی خویش را می‌توانند وسیله الهام‌گیری قرار داده تا به یمن و برکت آن از شرایط خسته کننده و تباهی آور موجود خود عبور نمایند. این نوع نگاه را می‌توان در حرکت لوئی ناپلئون یا آرمان بعضی دیگر از دولتهای اروپایی دید که «نظم نمادین» مورد توجه خود را در گذشته جستجو می‌کردند (Skinner and price, 1988: 66-81). در این دوران هویت جویری ایرانی هیچگاه شکل و اندام افراطی در قالب باستان‌گرایی پیدا نکرد. بلکه روشنفکران و روحانیون بیدار در عرصه مقدم احیای هویت ملی خود، عمدتاً بیگانه ستیز بودند و خلع ید کشورهای استعماری را آرزوی مشترک خود قرار داده بودند. با این وصف نباید شک کرد که شکل‌گیری جنبش ملی ایرانیان در این مقطع در چارچوب خلع ید کشورهای غربی معنا و مفهوم می‌یافت. از قضا دور اندیشی‌های انتقال گرانه انگلستان چه در عرصه داخلی ایران و چه در عرصه کنفرانس مسکو ریشه در همین شناسایی خودباوری و خودیاری ایرانیان داشت. این نکته باید خواننده با فراست را به موضوع دوم راهنمایی کند. در حالی که نکته اول دلالتی آشکار بر ناخودآگاه ذهنی ایرانیان داشت، نکته دوم به «متن شرایط تاریخی» مربوط می‌شد. گو اینکه در فضای ذهنی ایرانیان استیفای حقوق، لفظی بود که دلالت بر معنا و مفهوم خلع ید داشت، لیکن در مقام ارزیابی، متن شرایط تاریخی ایران در این دهه سخت مخدوش بود. قرائت انگلستان از استیفای حقوق ایرانیان چیزی فراتر از قبول اجباری چندهزار لیبره مازاد بر مبلغ قبلی به ایران نبود. قرائت در حال رشد در آمریکای لاتین و حتی در منطقه خاورمیانه «قراردادهای تنصیف» بود که بویژه ایالات متحده در ونزوئلا و بعداً در عربستان به اجرا گذاشت (خامه‌ای، ۱۳۶۹: ۵۷). قرائتی وجود دارد که در

ندهند. تحلیل این موضوع در گرو فهم موضوع مهم «ابهام گفتمانی» است (Norval, 1994: 121). مراد از ابهام گفتمانی در عرصه سیاست خارجی عبارت است از تعیین سیاست های توسعه یابنده ملی برای حاشیه سازی انتقال گرایی دشمنان به گونه ای که بتوان از یک مرحله وارد مرحله جدیدتری شد. ورود موفقیت آمیز به مرحله جدید از لحاظ گفتمانی نقطه پایان نیست بلکه نخبگان می توانند با برنامه ریزی هوشمندانه افق های جدیدتری را برای حاشیه سازی غیریت ها به آزمون گذارند. عدم توقف در یک نقطه مشخص، ابهام گفتمانی است. عکس موضوع نیز صادق است، بدین معناکه چنانچه توسعه یابندگی گفتمان ملی دچار ضعف شود، بازاندیشی گفتمانی توسعه یابنده، یک اصل است. عدول از وضع نامناسب موجود به وضع تلخ جدید نیز ابهام گفتمانی است. بنابراین ابهام گفتمانی بر این اصل صحنه می گذارد که هیچ سیاستی در عرصه سیاست خارجی سیاست مصون از تغییر نیست و متناسب با شرایط دگرگون شونده واقعیت های سیاست خارجی نیز دگرگون می شوند. این موضوع در بخش دوم این مقاله به بحث گذاشته می شود (Derrida, 1986: 210).

قسمت دوم- علل و عوامل شکست گفتمان نهضت ملی
همانطور که گذشت نفت برای ملیون ایرانی وسیله ای میمون و مبارک بود تا با آن بتوانند عمران و آبادانی کشور خود را پیگیری کرده، با احیای غرور و هویت ملی خود دست بیگانگان را از کشور خود کوتاه نمایند. ناخودآگاه ذهنی ایرانیان در این دوران پرخطر کمتر از دست یابی به احترام و اعتلاء گذشته نبود. البته این آرزوی دیرین در مقام عمل در متن شرایط تاریخی قابل حصول بود. آنچه به وضوح روشن بود صف آرای انتقال گرایانه انگلستان و عوامل داخلی آن در

بحث بر سر این موضوع نیست که چرا نهضت مقاومت ملی ایرانیان استیفای حقوق ملت را مساوی با گفتمان ملی کردن نفت دانست، بلکه بحث بر سر این موضوع است که چرا ملیون استیفای حقوق ملت را در بستر راهبرد کلان توسعه یابندگی گفتمان نهضت مقاومت ملی طراحی نکردند. معنای گزاره فوق این است که می بایست استیفای حقوق ایرانیان پا به پای توسعه یابندگی گفتمان ملی و ورشکستگی انتقال گرایی انگلیسی ارتقاء یافته، به صورتی که قابلیت راستی آزمایی داشت، قدم های جدی بعدی برای تکمیل حقوق ملت ایران برداشته می شد. عکس موضوع نیز صادق است. در عرصه سیاست خارجی انتظار بود که با پیدایش تنگناهای جدی در گسترش و توسعه یابندگی گفتمان ملی، استیفای حقوق به شکل قابل راستی آزمایی جرح و تعدیل شده، به گونه ای که کلیت نهضت به خطر نیفتد. موضوعی که به طور جدی مورد غفلت قرار گرفت. به دیگر سخن استیفای حقوق، مدلول های متعدد یافته بود که یکی پس از دیگری در پرتو راهبرد کلان توسعه یابندگی گفتمان رشد و توسعه می یافت. طبیعی بود که در اواسط کار نهضت ملی و با روشن شدن خیانت ایالات متحده علیه آن، جرح و تعدیل خواست ها و آرزوها یک واقعیت جدید بحساب می آمد. واقعیتی که می بایست بتواند به شکل انعطاف پذیری آینده نهضت را تضمین نماید. بنابراین همان گونه که کارگزاران و نخبگان سیاسی در «پردازش» استیفای حقوق در عالیترین مدلول - ملی کردن - اقدام فعال انجام داده بودند، طبیعی بود که با رشد انتقال گرایی استعماری انگلستان و عوامل داخلی آن بویژه در سالهای دوم و سوم نهضت، آن ها می بایست نوعی واسازی خلاقانه - هرچند تلخ - از وضعیت جدید ارائه می دادند تا اجازه ظهور انعطاف ناپذیری نهضت و متعاقباً شکست آن را

برابر راهبرد توسعه یابنده گفتمان ملی بود. تا مذاکرات ۲۰ بهمن ۱۳۲۷ ایرانیان دو درخواست ساده و کلی را مورد توجه قرار دادند. یکی اینکه اصل تصنیف منافع که به تازگی در ونزوئلا معمول شده بود در ایران نیز پذیرفته شود (روحانی، ۱۳۵۳: ۱۰۳) و دیگر آنکه راهکارهایی مورد توافق قرار گیرد تا دولت و ملت ایران را از آن وضع ناراحت کننده و تحقیر آمیز که هیچ کنترلی بر کار شرکت نفت نداشت برهاند. بنابراین دال استیفای حقوق با مدلول دو مورد فوق ارتباطی منطقی یافته بود.

علیرغم این موضوع، مانع جدی بر سر نفت و توافقات موجود، دولت انگلستان بود که با اعمال نفوذ در دولت‌های ضعیف و نیم بند ایران همواره از استیفای حقوق جلوگیری می‌کرد. تا پیش از آنکه عملاً استیفای حقوق معنای ملی کردن پیدا کند، انگلستان به انتقال گرای رزم آرا امید بسته بود. انتقال گرای دوران رزم آرا می‌بایست بتواند برنامه‌های جاه طلبانه‌ای را در خصوص اصلاحات ارضی، مبارزه با فساد و بویژه حل و فصل مقتدرانه نفت به نفع انگلستان عملی نمایند. به خلاف نخست وزیران قبلی ایران، رزم آرا صلابت فکری را با توانمندی‌های فیزیکی در هم آمیخته بود. افزون بر این، انگلستان موفق شده بود در برابر خطر کمونیزم، ایالات متحده را متقاعد نماید که وی بیش از هر فرد دیگری می‌تواند اردوگاه سرمایه‌داری را در خاورمیانه به معنای عام و ایران به شکل خاص حفاظت نماید (نجاتی، ۱۳۶۴: ۹۸-۱۰۰).

ملیون ایرانی در برابر وضعیت جدید تقریباً غافل گیر شده بودند. بویژه اینکه اتحاد شوروی نیز براساس رویکردی که ریشه در تفکر لنین داشت رزم آرا را رهبری برژوا - دموکراتیک بحساب می‌آورد که با اصلاحات خود جامعه نیمه فئودالی ایران را به سوی سرمایه داری سوق می‌داد (کاتوزیان، ۱۳۷۱: ۱۶۹).

همین جا باید گفت که علی‌رغم حمایت‌های قدرتهای بزرگ از دولت رزم آرا، انتقال گرای مورد نظر وی چندان هم ساده و آسان نبود. عناصر نوعاً فاسد رژیم پهلوی با برنامه مبارزه با فساد او به مقابله برخاستند و عملاً وی را مجبور کردند که این اندیشه را بایگانی نماید. انتقال گرای ارضی سر و صدای طبقات بالا و فئودال‌ها را درآورد و به همان نسبت وی مجبور شد تا این طرح جاه طلبانه را هم به کنار گذارد. نفت هم سرنوشت بهتری نداشت. روز ۱۹ آذر ۱۳۲۹ حسین مکی طی گزارشی که از کمیسیون نفت به مجلس شورا ارائه کرد، قرارداد الحاقی نفت را برای استیفای حقوق ملت کافی ندانست. بین ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ هـ ش تا ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ فاصله چندان نبود. در تاریخ اول، فدائیان اسلام با موفقیت مبادرت به ترور رزم آرا نمودند و برجسته ترین مانع بر سر توسعه یابندگی گفتمان ملی را از سر راه برداشتند. در تاریخ دوم طرح پیشنهادی جبهه ملی درخصوص ملی کردن صنعت نفت توسط اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان در مجلس تصویب شد (متینی، ۱۳۸۴: ۲۲۲). متعاقباً مجلس طرح خلع ید از شرکت را نیز تصویب کرد. در هشتم اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ دکتر مصدق به نخست وزیری رسید تا با هدایت نهضت ملی، موضوع وصول ایرانیان به اهداف مورد نظر را پیگیری نماید. انگلستان موقتاً در انتقال گرای خود شکست خورده بود، بویژه فضای داخلی ایران را می‌دید که در دست ملیون سقوط کرده بود. از آن سو، نهضت ملی در اوج بود و نیک پیداست که این اوج و اعتلاء به قیمت ورشکستگی موقتی انتقال گرای انگلیس به دست آمده بود. ایرانیان یک نبرد موقتی را برده بودند و حال آن که جنگ فرسایشی بزرگتری در راه بود. اینجاست که می‌بایست واقع بینانه علل و عوامل شکست نهضت را مرور کرد و معلوم ساخت چرا نهضت نتوانست آمال و آرزوهای ملت ایران را

قرار دهد. قطعاً فشار سیاسی ایالات متحده از طریق گفتمان تنصیف نمی‌توانست اهداف آمریکا را متحقق نماید. آمریکا تنها می‌توانست با حمایت از گفتمان «ملی کردن نفت»، انگلستان را به مصالحه کشیده، به اهداف خود برسد (اسناد وزارت خارجه، سال ۱۳۳۱، پرونده ۱۹/۶، سند شماره ۸۴-۱۴). در صورتی که با پیشنهاد فرمول تنصیف و با فرض پذیرش انگلستان هدف آمریکا تحقق نمی‌یافت. رابعاً ایالات متحده در فضای سالهای ملی شدن صنعت نفت و شکل‌گیری نظام دوقطبی، گفتمان تنصیف را عادلانه‌ترین راه حل عمومی و جهانی می‌دانست. در صورتی که نهضت ملی ایرانیان می‌توانست بر مسیر خود مبتنی بر نیروی سوم ادامه دهد، بدون شک خط قرمز آن کشور شکسته می‌شد. موضوعی که می‌توانست سرمشمقی برای کشورهای دیگر برای ملی کردن نفت خود باشد. به بیان درست‌تر، ایالات متحده از نای دل معتقد به گفتمان تنصیف بود لیکن از سر پیگیری منافع ملی خود نمی‌توانست به صراحت از این گفتمان بحثی به میان آورد. تنها پس از به‌سازش کشیدن انگلستان در «تقسیم منابع نفتی» است که بتدریج ایالات متحده «مخالفت‌های ضمنی خود را به گفتمان ملی کردن نفت» افشاء می‌نماید (اسناد وزارت خارجه، سال ۱۳۳۱، پرونده ۱۹/۶، سند شماره ۲۶۸-۱۵) و (اسناد وزارت خارجه، سال ۱۳۳۱، پرونده ۱۹/۶، سند شماره ۲۱۶-۱۵). اینجاست که ایالات متحده توانست با مجاب کردن انگلستان و تحمیل خود در شرایط منطقه‌ای بتدریج از همکاری و همدلی با نهضت ملی جداشده و بتدریجاً در مسیر مانع تراشی و نهایتاً سرنگونی دولت ملی حرکت کند (وزیری، ۱۳۷۹: ۲۶۵). شرایط تغییر یافته جدید از جمله تغییر ملموس در سیاست خارجی ایالات متحده، واقعیت‌های متغیر جدیدی بر سر راه

تحقق بخشد. بررسی عمیق این علل و عوامل می‌تواند چراغی فرا راه حرکت‌ها پویش‌های فعلی و آینده نخبگان و سیاسیون کشور باشد.

۱- بدون چشمداشت‌انگاشتن حساسیت ایالات متحده

از گفتمان نهضت ملی نفت

این سؤال جدی مطرح است که چرا ایرانیان حضور استعماری ایالات متحده را در خاورمیانه فارغ از هرگونه طمع نسبت به منابع نفتی تلقی می‌کردند؟ حقیقتاً ایرانیان مسبب اصلی پیدایش بحرانها و غائله‌هایی همانند آذربایجان و بحران نفت شمال ایران را ایالات متحده می‌دانستند و از قضا دکتر مصدق و دوستان او در مجلس دوره چهاردهم و در عصر نخست وزیری مرتضی قلی‌خانی بیات به نظام ظالمانه مستشاری آمریکا پایان دادند. بعد از ربع قرن که نظام مستشاری ۱۹۱۹ پایان یافته بود پایمردی‌های ملیون یکبار دیگر تکرار شد و به مأموریت استعماری میلسپو در ایران، مهر خاتمت زد. حال جای تعجب فراوان است که چگونه دشمنی که از دربیرون رانده شده بود، موفق شد از پنجره بازگشته و زیر لوای استیفای حقوق ملت ایران از گفتمان ملی کردن صنعت نفت دفاع کند؟ برای درک موضع ایالات متحده چند مورد از اهمیت برخوردار است. اولاً ایالات متحده به تدریج در برابر اتحاد شوروی جای انگلستان را اشغال می‌کرد و می‌رفت تا نقشی تعیین‌کننده در معادلات جهانی داشته باشد. ثانیاً به همان میزان که ایالات متحده فضای تنفسی خود را گسترش می‌داد علاقمند بود تا در منابع نفتی جهان نیز شریک شود، موضوعی که بدین زودی‌ها انگلستان حاضر به پذیرش آن نبود (کدی، ۱۳۶۹: ۲۰۶). ثالثاً در این فضای بغرنج، ایالات متحده می‌بایست چنان راهبردی را انتخاب نماید که انگلستان را وادار به پذیرش جایگاه جدید و مورد مطالبه خود

سخت انگلستان را به بحث گذاشت. لیکن دیدگاه نخست وزیر ایران خود بخوبی نشان می‌دهد که ایرانیان بدون آمادگی درگیر جنگ فرسایشی شده بودند. دکتر مصدق در جلسه ۱۱ مهر ۱۳۳۰ می‌گوید:

"ما را به شورای امنیت دعوت نموده اند و دولت انگلستان خود را در این معرکه وارد کرده و هر روز مشکل تازه ای برای ما بوجود آورده است و ما را از مرحله‌ای به مرحله دیگر می‌کشاند و به صورت جدیدی مورد تهدید قرار می‌دهد..." (خامه‌ای، ۱۳۶۹: ۲۰۶).

فراز و فرودهای دیپلماتیک حرفه ای و همراه با صبر و حوصله انگلستان می‌توانست آنچنان زمان را برای انگلستان ایجاد نماید که عاقبت نهضت را به زانو درآورده، گفتمان ملیون ایرانی را در فرایندی خود کاهنده فرو برد (ازغندی، ۱۳۸۷: ۲۱۹-۲۱۰). بدون اغراق دکتر مصدق در سفر به شورای امنیت و متعاقب آن در دیدار با مقامات آمریکایی به درستی دریافت که ایرانیان بی‌جهت به ایالات متحده دل سپرده اند. لیکن هنوز زود بود تا مصدق به این نکته کلیدی پی ببرد که انگلستان رضایت آمریکا را در همراهی با خود بدست آورده است. در چنین فضایی بود که انگلستان با «وعده و بعضی اوقات وعیدهایی» که به دولتمردان ایرانی می‌داد آنها را در یک روند خود کاهنده گرفتار کرده بود (اسناد وزارت خارجه، سال ۱۳۳۱، پرونده ۱۹/۶، سند شماره ۲۱-۱۵). در همین حال ایالات متحده تلاش کرد که راه حل میانه ای برای نفت ایران بیابد. طرح آپسن وزیر خارجه آمریکا که بلافاصله با ایدن وزیر خارجه انگلستان به مذاکره گذاشت آب سردی بر دستان ایرانیان بود (وزیری، ۱۳۷۹: ۲۹۱-۲۹۲). ایدن مذاکره با دکتر مصدق را بی‌فایده دانست و تلویحاً اعمال یک جنگ فرسایشی علیه دولت ملی را انکار نکرد. او با رد فرمول آپسن اعلام کرد که به جز

ملیون ایرانی قرار داده بود که می‌بایست مطابق آنها، رویکردهای راهبردی نفت مورد بازاندیشی قرارگیرد. این باز اندیشی انجام نشد. به ویژه اینکه از سال دوم نخست وزیری مصدق، ایالات متحده و انگلستان به شکل هدفمندی خطر کمونیزم را در ایران برجسته کردند. هرچه مصدق در ارتباط با گفتمان «ملی کردن» اصرار بیشتری نشان می‌داد آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها مشترکاً خطر سقوط ایران به دامن کمونیزم را برجسته تر می‌نمودند. این موضوع به شکل روشن در سیاست خارجی ایالات متحده که به وضوح در روزنامه‌های وقت آمریکا انعکاس می‌یافت خود را نشان می‌دهد.

«علت هواخواهی ما از انگلیس به علت معاهدات و قراردادهایی است که با آن کشور داریم ... ما برای حفظ این نقطه مهم سوق‌الجیشی با انگلیس همکاری می‌کنیم و به مصدق یکبار دیگر فرصت می‌دهیم که از دام استالین خود را برهاند... ما نمی‌توانیم این نکته را فراموش کنیم که کشور ایران، کلید خاورمیانه، از مدت‌ها قبل مورد نظر استالین بوده است» (اسناد وزارت خارجه، سال ۱۳۳۱، پرونده ۱۹/۶، سند شماره ۹-۱۵).

۲- جنگ فرسایشی انگلستان

دولت انگلستان و عوامل داخلی آن در مسیر به زانو درآوردن جنبش از هیج حرکتی علیه نهضت دریغ نکردند. از زمانی که دولت مصدق بقدرت رسید تا کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ ه.ش می‌توان لیست بلندی از اقدامات همراه با فراز و فرود را بدست داد که طی آن انگلستان دولت ملی را از یک مرحله به مرحله بعدی کشانده، تمام توان و نیروی آن را در جریان یک جنگ فرسایشی به تحلیل برد (ذوقی، ۱۳۷۰: ۲۴۰-۲۲۵). در این مختصر نمی‌توان تمام اقدامات خشونت بار، مصالحه‌جویانه و تهدیدات نرم و

متأسفانه سایر ملیون نیز همین محاسبه ساده لوحانه را همانند دکتر مصدق تعقیب می‌کردند و حال آنکه غرب مطالعات پیچیده، دقیق و فراگیری را پیش از ملی شدن نفت آغاز کرده بود تا نه تنها اهمیت تأثیر نفت ایران را بر بازارهای جهانی بررسی نماید بلکه راه کارهای مقابله با آن را نیز مورد توجه قرار دهد. مطالعاتی که موجب شد تا نهایتاً انگلستان در مناطق نفتی مختلف جهان اولاً ظرفیت‌ها را تا حد اکثر ممکن افزایش دهد و ثانیاً ظرفیت‌های جدیدی را در گوشه و کنار جهان بوجود آورد و ثالثاً سیاست‌های صرفه جویی اقتصادی را به اجرا گذارد. نادیده انگاشتن سی ملیون تن نفت - آنچنان که ملیون می‌گفتند - اقتصاد غرب را آسیب پذیر می‌کرد لیکن آنها نتوانستند در ذهن خود این موضوع را پروراند که انگلستان می‌تواند با این کسری مقابله کند و با پیش بینی‌های سنجیده بتدریج ایالات متحده را با خود همراه کرده، مطمئن شود که توطئه‌های پیوسته و مداوم آن کشور می‌تواند دولت ملی را ساقط کند (نامه‌های قاسم غنی، ۱۳۶۶: ۳۷۴).

در برابر این رویکردهای فعال، متأسفانه نگاه شخصیت‌ها و نخبگان نهضت از جمله دکتر مصدق، مظفر بقایی و حسین مکی پیرامون «توهم وابستگی عمیق غرب به نفت ایران» معنا یافته بود، موضوعی که حداقل تا بازگشت نخست وزیر از ایالات متحده ادامه داشت و پس از آن هم راهبرد اقتصاد بدون نفت، نتوانست گره‌ای از مشکلات نهضت باز نماید (اسناد وزارت خارجه، سال ۱۳۳۱، پرونده ۱۹/۶، سند شماره ۲۲۹-۱۴). فضای مطبوعات کشور نیز همان نگاه رهبران ملی را در خصوص وضعیت بحرانی انگلستان نشان می‌داد. روزنامه بهار ایران در موضوع میانجیگری بانک جهانی در خصوص نفت معتقد بود که:

مصدق و ملیون، نیروهای دیگری هم در ایران وجود دارند که خیلی مطلوب ترند. از دیدگاه او فقط خرید زمان موجب خواهد شد که آنها جلو آمده و مورد حمایت انگلستان قرار گیرند. انگلستان که از نتایج خرید زمان بخوبی آگاه بود از آپسن خواست تا مصدق را به خانه اش بازگرداند تا فشارها نتیجه خود را نشان دهند (کاتوزیان، ۱۳۷۱: ۲۶۴). جنگ فرسایشی از یکسو و اتحاد آمریکا و انگلستان در برابر دولت مصدق و جلوگیری از خطر کمونیزم از سوی دیگر انعطاف ناپذیری سیاسی را ایجاد کرده بود که نهایتاً علیه دولت ملی معنا و مفهوم یافت.

۳- محاسبات اندیشیده دشمن و عدم محاسبه دقیق ملیون از توانایی‌های خود

متأسفانه ملیون محاسبه دقیقی از راهبردهای خود برای به کرسی نشاندن اهداف ملی خود نداشتند. آنها تصور خام نیاز شرکت‌های اروپایی و آمریکایی را به سی ملیون تن نفت ایران برجسته می‌کردند. آنها شکاف میان شرکت‌های نفتی آمریکایی و اروپایی از یکسو و ترس از نزدیکی ایرانیان به شوروی را از دیگر سو، باعث کنار آمدن غرب با خود می‌دیدند. مصدق در ۲۶ آبان ۱۳۲۹ در مجلس می‌گوید:

«حقیقت اینجاست که کشور ایران در اثر ملی کردن صنعت نفت دچار هیچ گونه ضربه اقتصادی نخواهد شد، زیرا اگر فرض کنیم که ایران بجای سی ملیون تن استخراج شرکت در سال ۱۹۵۰م، فقط ده ملیون تن استخراج کند و برای هر تن که شرکت یک لیره خرج می‌نماید دو لیره خرج کند باز هم براساس فروش هر تن نفت پنج لیره عایدی خواهیم داشت...» (خامه‌ای، ۱۳۶۹: ۹۱)

«... وضع اقتصادی انگلستان به مراتب بدتر از ایران است و به قدری دولت انگلیس از حیث درآمد و بودجه در مضیقه می‌باشد که صدی بیست بر نرخ وسایل نقلیه افزوده است... دولت انگلیس ماهیانه مبالغ هنگفتی از نفت ایران به دست می‌آورد که هم اکنون این درآمدها قطع شده است... و شرایط را برای پذیرش میانجیگری بانک جهانی فراهم کرده است» (اسناد وزارت خارجه، سال ۱۳۳۱، پرونده ۱۹/۶، سند شماره ۲۲۹-۱۴)

استدلال‌های فوق همگی درست بودند تا آنجا که از مشکلات انگلستان در رویارویی با ملیون خبر می‌داد، لیکن آنچه مورد غفلت قرار گرفته بود بسیج امکانات گسترده است که انگلستان را در مذاکرات، دارای موضعی سازش‌ناپذیر کرده بود. به خلاف فضای مطبوعات ایران و فضای حاکم بر ملیون، انگلستان علاقمند نبود که مصدق و همراهان او بتوانند در رویارویی با غرب به گشایش‌های مالی امیدوار شوند (کاتوزیان، ۱۳۷۱: ۲۶۷-۲۶۶).

۱- تبدیل وسیله به هدف

قبلاً توضیح داده شد که نفت وسیله ای برای تحقق بخشیدن به عمران و آبادی کشور از یک سو و توسعه حکومت قانون و خلع ید از بیگانگان از سوی دیگر بود. به یمن و برکت همین وسیله بود که ملیون توانسته بودند ملت ایران را در راهبرد توسعه یابنده گفتمانی خود بسیج نمایند. در طول دوران کوتاه مبارزات ملی کردن نفت، ملیون تمام همت خود را وقف وسیله کردند. ارزش وسیله آنقدر افزایش یافته بود که رهبران نهضت همان آرمان‌های نهضت را بتدریج مورد تعرض خود قرار دادند. کلی بافی‌های اهمیت نفت ایران برای جهان غرب، درگیری در یک جنگ فرسایشی همراه با اخلاقی دیدن حضور ایالات متحده در پشتیبانی نهضت

می‌توانست معضل دیگر بنام تبدیل وسیله به هدف را نیز رقم بزند. البته ارزش و قداست یافتن بیش از حد نفت تنها مسئله موجود در این حوزه نبود، بلکه نگاه ملیون نسبت به همین وسیله نیز کاملاً اخلاقی- احساسی بود. در حالیکه انگلستان در انتقال گرای‌های راهبردی خود محاسبات قابل رصد و راستی آزمایی را تعقیب می‌نمود، رهبران نهضت عمدتاً در محافل داخلی و خارجی بر کلی‌گویی‌های یغماگرانه غرب تأکید می‌کردند. موضوع این نیست که رهبران ملی می‌بایست ملاحظات اخلاقی را در گفتمان خود بکار نمی‌بردند، بلکه موضوع آن است که آنها می‌توانستند با شناسایی راهبرد انتقال گرانه محاسبه شده انگلستان آنچنان پاد- راهبرد توسعه یابنده ای را تدوین نمایند که توانایی به حاشیه راندن رقیب را داشته باشد؛ البته اخلاقی دیدن نفت- چنانکه دولتمردان آمریکایی هم اذعان داشتند- می‌توانست تنها در کوتاه مدت مؤثر باشد لیکن در بلند مدت به هیچ رو نمی‌توانست کمک‌کننده باشد. نگاه هرالد تریبون که به مراکز قدرت در آمریکا بسیار نزدیک بود جالب توجه است:

«در آغاز شروع مبارزات مصدق، مردم خیلی بیش از آنچه که از یک ملت خسته انتظار می‌رفت هیجان و اشتیاق نشان دادند. اما در عین حال که مصدق در تهییج مردم توفیق یافت از به وجود آوردن معجزه (عملی کردن اهداف جنبش ملی کردن صنعت نفت) فرو ماند... دولت مصدق چند اشتباه بزرگ کرد: اول ناتوان دیدن غرب و وابستگی عمیق به نفت ایران، دوم حمایت ایالات متحده از مصدق در برابر نفوذ کمونیزم در ایران و سوم توانایی بسیج مردم به رغم طولانی شدن اختلافات ایران و انگلیس و بالأخره امید(کاذب) برای بهبود وضع مالی کشور(اسناد وزارت خارجه، سال ۱۳۳۱، پرونده ۱۹/۶، سند شماره ۵-۱۵)».

مجلس» را به مدت یک و نیم سال به عهده گرفته، از طریق تصویب نامه حکومت نماید. موضوعی که دقیقاً مورد نظر دشمنان نهضت بود و می توانست رشته های هم ارزی مردم ایران را مخدوش کند (اسناد وزارت خارجه، سال ۱۳۳۱، پرونده ۱۹/۶، سند شماره ۲۳۶-۱۵). هر چه شرایط سخت تر می شد شکاف ها در درون نهضت ملی بیشتر عمیق می گشت و طبیعی بود که پذیرش «انعطاف ناپذیری» در نهضت ملی از جانب دکتر مصدق مساوی با تشدید فروپاشی رشته های بهم پیوسته در نهضت ملی محسوب شود. در چنین فضایی، ایالات متحده مایل بود که دکتر مصدق «قدر زمان را درک کرده، اصلاحات داخلی» را زودتر شروع نماید. پاسخ ایرانیان ناامید کننده بود:

«دکتر مصدق به قدری گرفتار و سرگرم مذاکرات نفت شده که نتوانسته است توجه زیادی به اصلاحات داخلی کند... ایرانیانی که مقامات حساس در دولت ایران دارند می گویند که [ایالات متحده] کمک کند تا قضیه نفت حل شود، اصلاحات داخلی پس از آن به مرحله عمل در خواهد آمد» (اسناد وزارت خارجه، سال ۱۳۳۱، پرونده ۱۹/۶، سند شماره ۷-۱۵).

در این میان، بانک جهانی راه حل تقریباً منصفانه ای را پیشنهاد کرد که مورد توجه مصدق قرار نگرفت. بانک اعلام کرده بود که اولاً تا اندازه محدود تولید و فروش نفت تصفیه شده و خام با توافق طرفین برای مدتی حاصل شود. ثانیاً درآمد حاصل بخشی به عنوان غرامت، بیست و هشت سنت سهم انگلستان و سی و هفت سنت سهم ایران شود و ثالثاً هرگاه لازم شد از تکنسین های خارجی نیز استفاده شود (اسناد وزارت خارجه، سال ۱۳۳۱، پرونده ۱۹/۶، سند شماره ۲۲۹-۱۴). پیشنهاد بانک جهانی به هیچ رو با اصول ملی کردن نفت مغایرت نداشت. افزون بر این، در فضای تشدید موانع بنیادین که مفصلاً بحث آن گذشت میلیون

البته پوشیده نیست که قداست یابی وسیله و تبدیل آن به هدف ریشه در ساختار اقتصاد تک محصولی کشور داشت و قطعاً هرگونه عنایت جدی به اهداف و آرمان های نهضت به صورت جدی از کانال وسیله می گذشت. با این حال گره خوردن عمیق وسیله به هدف مؤید این ایراد اصولی است که استیفای حقوق ایرانیان می بایست در روندی قرار نگیرد که نتیجه طبیعی آن فروپاشی نهضت باشد، این موضوع به درستی توسط تحلیل گران غربی مورد توجه قرار گرفته بود، آنجا که انگلستان هشیارانه از صدور نفت ایران جلوگیری کرد. جلوگیری از صدور نفت همان و مضیقه های جدی مالی و فشار بر مردم همان. پاسخ دکتر مصدق به بحران پیدا شده همان «کلی گویی های اخلاقی، سماجت و انعطاف ناپذیری» بود. (اسناد وزارت خارجه، سال ۱۳۳۱، پرونده ۱۹/۶، سند شماره ۱۴۹-۱۵). چنین به نظر می رسد که همانگونه که زنجیره هم ارزی ملیون در قالب جبهه ملی متشکل شده و به سرعت به اوج خود رسیده بود ظهور موانع و عوامل بنیادین ذکر شده به همان سرعت موجب پیدایش چند دستگی ها در صف واحد نهضت ملی شده بود. فراموش نباید کرد که حادثه ترور رزم آرا از لحاظ گفتمانی خللی غیرقابل جبران در راهبرد انتقال گرایانه انگلستان ایجاد کرد و بسرعت راه را برای اجرایی شدن صنعت نفت فراهم کرد. بنابراین استیفای حقوق بلافاصله در قالب خلع ید از انگلستان و ملی کردن صنعت نفت ترجمان خود را یافت. لیکن همگرایی تدریجی ایالات متحده با انگلستان و سکوت تلویحی اتحاد شوروی در قبال نهضت ملی، چشم ملیون را به این واقعیت گشود که روند اعمال حاکمیت ایران بر صنعت نفت بدین زودی ها محقق نخواهد شد. در چنین فضایی بود که دکتر مصدق به منظور اتخاذ تدابیر عاجل درصدد برآمد «اختیار قانون گذاری

طریق تصویب نامه، تضعیف جایگاه مجلس، ناتوانی در ارائه اقتصاد بدون نفت، اختلاف آیت‌الله کاشانی با دولت بر سر پاره‌ای از انتصابات و جزآن را مورد توجه قرارداد تا میزان بحران مشروعیت دولت ملی خود را بخوبی نشان دهد. هرچند نقش کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ هـ. ش در فروپاشی دولت ملی قابل انکار نیست، لیکن نهضت ملی بیش از آن‌که کودتای مشترک آمریکا - انگلستان انجام شود در معرض زوال و اضمحلال قرار گرفته بود.

نتیجه

نهضت مقاومت ملی ایرانیان در طول دهه بیست هشت شایستگی احیای هویتی خود را داشت. فروپاشی نظام رضاشاهی فرصتی مغتنم بود تا به تدریج ایرانیان بتوانند با الهام از گذشته خویش جایگاه شرافتمندانه خود را در سطوح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی بیابند. بتدریج نفت می‌رفت تا به عنوان ابزاری نیرومند بتواند ضمن ایجاد راهبرد توسعه یابنده گفتمان، انتقال‌گرایی مورد نظر انگلستان و عوامل داخلی آن را دچار حاشیه‌سازی نماید. یکی از مفاهیم کلیدی تحلیل گفتمانی نهضت‌ها و حرکت‌های سیاسی ابهام گفتمانی است. ابهام گفتمانی دلالتی روشن بر راهبردی بودن تلاش‌های توسعه یابنده گفتمانی دارد که طی برنامه ریزی‌های هدفمند، نخبگان سیاسی تلاش می‌نمایند از یک مرحله وارد مرحله‌ای جدیدتر شده، با رویکردهای خلاق و فعال و راستی آزمایی‌های مکرر، راه را برای مجد و عظمت افزون تر باز نمایند. باتوجه به صف آرایی راهبرد توسعه یابنده گفتمان ملی در برابر انتقال‌گرایی دشمنان، استیفای حقوق ملی از همان آغاز مساوی با «ملی کردن نفت» نبود. دسیسه‌ها و سیاستهای انتقال‌گرانه انگلستان بود که بتدریج ایرانیان را متقاعد کرد که احیای هویت و کرامت خود را برابر با گفتمان «ملی کردن» برآورد نمایند. در اینجا بحث بر سر

می‌توانستند کلیت نهضت را سرپا نگه دارند و از آسیب‌های جدی حاصل از اعمال محدودیت‌های انگلستان رهایی پیدا کنند. دکتر مصدق این طرح را نپذیرفت. علت نپذیرفتن آن هم این بود که بانک اعلام کرد که بیطرف می‌ماند. در صورتیکه دولت ایران علاقمند بود که بانک از طرف دولت ایران عمل نماید. استیفای حقوق، سخت برابر با «ملی کردن» شده بود به گونه‌ای که حتی میانجیگری شرافتمندانه بانک جهانی خرد و ناچیز بحساب می‌آمد چه برسد به اینکه افراد جسوری پیدا شوند و بخواهند فرمول‌های جدی تری را برای حفظ نهضت مقاومت ملی مورد توجه قرار دهند. ملیون سخت از پاسخ به این سوال ساده عاجز و ناتوان بودند که آیا نفت را برای نهضت می‌خواهند یا نهضت را برای نفت خصوصاً که هر چه زمان بیشتر می‌گذشت چند موضوع خود را به راحتی به ملیون تحمیل می‌کرد. اول شکل‌گیری نظام «انعطاف ناپذیر دو قطبی» که علی‌الاصول اجازه راه سوم را بدین سهولت به دولت ملی نمی‌داد. دوم اجماع دو قطب انعطاف ناپذیر مبنی بر اینکه «هرکس با ما نیست علیه ماست». انگلستان توانسته بود به شکل موثری ایالات متحده را متقاعد نماید که در فضای بین‌المللی جدید موضوع ملی کردن نفت، موجب به خطر افتادن «منافع غرب» در برابر شرق خواهد شد. سوم با انعطاف ناپذیری نظام دو قطبی و اجماع‌سازی جهانی علیه نهضت ملی از یک طرف و انعطاف ناپذیری در پروژه ملی کردن صنعت نفت از سوی دیگر باید گفت که توسعه یابندگی گفتمان ملی با بروز شکاف‌های سیاسی به خطر جدی روبرو شد (اسناد وزارت خارجه، سال ۱۳۳۱، پرونده ۱۹/۶، سند شماره ۹-۱۵).

کافی است یک بار دیگر علل و عوامل بنیادین سقوط دولت ملی را مرور کرد و آنگاه نسبت آن‌ها را با حرکت‌های شتاب‌آلود سیاسی همانند حکومت از

راهبردهای خود را در قبال غیریت‌ها و دشمنان خود به گونه‌ای تنظیم می‌کرد تا امکان عبور از یک مرحله به مرحله بعدی میسر شود. طبیعی است که در بسیاری از مواقع گفتمان توسعه‌یابنده درکی صحیح از امکانات، تاکتیک‌ها و راهبردهای انتقال‌گرا نه حریف و غیریت‌های مقابل خود نداشت. با بدست آوردن اطلاعات جدید از فضای پیرامونی خود و سطح خارجی، نخبگان باید می‌توانستند اهداف خود را به گونه‌ای جرح و تعدیل نمایند تا آسیب‌پذیری نهضت را به حداقل رسانند. برغم آن که ملیون ایرانی از سال دوم به ساده‌اندیشی‌های خود از یک سو و اجماع بیرونی علیه نهضت ملی از سوی دیگر پی برده بودند، نتوانستند طراحی‌های جدیدی را بپذیرند که طی آن کلیت نهضت از گزند حوادث مصون شود. یکی از فرصت‌های مناسبی که می‌توانست به شکل قابل قبول مورد توجه ملیون قرارگیرد و نهضت را از هزیمت برهاند، میانجی‌گری بانک جهانی بود. با وجود آنکه میانجیگری بانک جهانی کمترین تصادمی با پروژه ملی کردن نفت نداشت لیکن ملیون وجیه‌المله‌هراسان از تهمت‌های سیاسی حزب توده بودند، تهمت‌هایی که بی‌ریشه بودن آن در گذر زمان می‌توانست اثبات شود. متأسفانه این توافق انجام نشد. گذشت زمان عمدتاً به نفع انتقال‌گرایی انگلستان بود. به‌جای اینکه مصدق و سایر نخبگان، پیشاپیش نهضت‌هدایت و رهبری ملت را مسئولانه به پیش ببرند در صفوف پایانی نهضت مشغول مشاجرات سیاسی بی‌حاصل شده بودند. نهضت مقاومت ملی آنقدر ضعیف شده بود که ادعا کرد کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقش مکمل در سقوط دولت ملی داشت.

منابع

۱. ازغندی، علیرضا (۱۳۸۷) روابط خارجی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰، تهران: نشر قومس.
۲. باری روبین (۱۳۶۳) جنگ قدرتها در ایران، ترجمه محمود مشرقی، تهران: انتشارات آشتیانی، چاپ دوم.

این نکته نیست که چرا نخبگان سیاسی این دهه بتدریج متقاعد شدند که استیفای حقوق مساوی با ملی کردن است. ایرانیان به شکل ذاتی همواره در جستجوی خاطره تمدنی خویش بوده و هرگاه شرایط تاریخی برای احیای هویت دینی - ملی آنها فراهم شده است، نگاه به قله‌های پیشرفت و تعالی را هدف خود قرار داده اند.

بحث اساسی این مقاله این است که راهبرد توسعه‌یابنده گفتمان ملی ایرانیان تا چه اندازه تفسیر درستی از ابهام گفتمانی داشته، صورتبندی نظام گفتمانی خود را در چارچوبی قابل راستی آزمایی از مرحله ای وارد مرحله نوین نمودند. متأسفانه ظهور شخصیت‌های سیاسی همانند رجبعلی رزم آرا در پرتو حمایت خارجی نشان داد که ملیون تصویر روشنی از آینده جهت‌گیری‌های توسعه‌یابنده خود ندارند. افزون بر این، حادثه ترور وی و سرعت چشمگیر نهضت ملی موقتاً انتقال‌گرایی انگلستان را با محدودیت مواجه ساخت. لیکن علل و عوامل بنیادین همانند بدون چشم داشت انگاشتن حمایت آمریکا، جنگ فرسایشی انگلستان، محاسبات اندیشیده شده غرب برای مقابله با نهضت ملی و محاسبه‌های ناسنجیده از جانب نخبگان سیاسی و تبدیل وسیله به هدف همگی حاکی از آن بود که ترجمان استیفای حقوق ملت ایران به «پروژه ملی کردن صنعت نفت» در تحلیل نهایی با مشکل مواجه خواهد شد. به بیان دیگر، ملیون جز پاره‌ای کلی گویی‌های اخلاقی، توسعه‌یابندگی گفتمان خود را نه رصد می‌کردند و نه اهتمامی سازنده برای معنابخشی به وضعیت‌های ایده آل بعدی داشتند. تعجب اساسی را فقط نباید در بی‌برنامگی‌های نخبگان سیاسی در سال اول نهضت ملی به بحث گذاشت، بلکه این روند یکسره در طول حکومت بیست و هفت ماهه مصدق خود را نشان می‌داد. نهضتی در حد و اندام نهضت ملی کردن صنعت نفت ایران نه تنها می‌بایست برآوردی درست از توانمندی‌های خود و اهداف قابل تحقق خویش می‌داشت، بلکه پاد -

۱۶. اسناد وزارت خارجه، سال ۱۳۳۱، پرونده ۱۹/۶، سند شماره ۲۲۹-۱۴.
۱۷. اسناد وزارت خارجه، سال ۱۳۳۱، پرونده ۱۹/۶، سند شماره ۵-۱۵.
۱۸. اسناد وزارت خارجه، سال ۱۳۳۱، پرونده ۱۹/۶، سند شماره ۷-۱۵.
۱۹. اسناد وزارت خارجه، سال ۱۳۳۱، پرونده ۱۹/۶، سند شماره ۹-۱۵.
۲۰. اسناد وزارت خارجه، سال ۱۳۳۱، پرونده ۱۹/۶، سند شماره ۲۱-۱۵.
۲۱. اسناد وزارت خارجه، سال ۱۳۳۱، پرونده ۱۹/۶، سند شماره ۱۴۹-۱۵.
۲۲. اسناد وزارت خارجه، سال ۱۳۳۱، پرونده ۱۹/۶، سند شماره ۲۱۶-۱۵.
۲۳. اسناد وزارت خارجه، سال ۱۳۳۱، پرونده ۱۹/۶، سند شماره ۲۳۶-۱۵.
۲۴. اسناد وزارت خارجه، سال ۱۳۳۱، پرونده ۱۹/۶، سند شماره ۲۶۸-۱۵.
۳. جامی (۱۳۶۲) پژوهشی گروهی، گذشته چراغ راه آینده است، تهران: انتشارات نیلوفر، چاپ اول.
۴. خامه‌ای، انور (۱۳۶۹) اقتصاد بدون نفت، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ اول.
۵. روحانی، فواد (۱۳۵۳) تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ اول.
۶. ذوقی، ایرج (۱۳۷۰) مسائل سیاسی اقتصادی نفت ایران، تهران: شرکت انتشاراتی پازنگ، چاپ اول.
۷. کاتوزیان، همایون (۱۳۷۰) اقتصاد سیاسی ایران، تهران: نشر نی، چاپ دوم.
۸. کاتوزیان، همایون (۱۳۷۱) مصدق و نیروی قدرت، ترجمه احمد تدین، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ اول.
۹. کاتوزیان، همایون (۱۳۶۸) خاطرات سیاسی خلیل ملکی، نشر انتشار، چاپ دوم.
۱۰. متینی، جلال (۱۳۸۴) نگاهی به کارنامه سیاسی دکتر محمد مصدق، لوس آنجلس، نشر کتاب.
۱۱. نامه‌های قاسم غنی (۱۳۶۶) به کوشش سیروس غنی و سید حسن امینی، لندن.
۱۲. نجاتی، غلامرضا (۱۳۶۴) جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ اول.
۱۳. نیکی، آر. کدی (۱۳۶۹) ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، انتشارات قلم، چاپ اول.
۱۴. وزیر، شاهرخ (۱۳۷۹) و قدرت در ایران (از قنات تا لوله نفت)، ترجمه مرتضی ثاقب فر، انتشارات عطایی، چاپ دوم.

منابع لاتین

25. Aletta. Norval (1994) *Social Ambiguity and the Crisis of Apartheid in the Making of political Identities*, edited by Ernesto Laclau London, Verso.
26. Derrida, J (1986) *Margins of Philosophy*, Brighton, Harvester.
27. David Forgacs, *A Gramsci Reader*, London: Lawrence and Wishart, 1999.
28. David Howarth (2000) *Discourse*, Open University Press.
29. Ernesto, Laclau (1990) *New Reflections on the Revolution of Our Time* London, Verso.
30. Ernesto Laclau (1985) *Hegemony and Socialist Strategy*, London, Verso.
31. Quentin Skinner and Russel price, *the Prince*, London Cambridge University
32. Wolpe, Harod, Race (1988) *Class and the Apartheid State*, Paris: Unesco.

اسناد

۱۵. اسناد وزارت خارجه، سال ۱۳۳۱، پرونده ۱۹/۶، سند شماره ۸۴-۱۴.